

تبیین جامعه‌شناختی خشونت شوهران علیه زنان:

آزمون تجربی دیدگاه نظری ترکیبی

غلامحسین نیکوکار^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۶/۰۲

محمود فرهادی محلی^۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۱۱/۲۵

علی فرهادی محلی^۳

یاسر علی‌دادی تلخستانی^۴

چکیده

امروزه، خشونت شوهران علیه زنان، به مسئله‌ای فراگیر تبدیل شده است که مرزهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در نوردیده است. هدف اصلی تحقیق حاضر بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت شوهران علیه زنان در شهر تهران می‌باشد. برای نیل به این منظور از روش تحقیق پیمایشی و ابزار پرسشنامه جهت جمع‌آوری اطلاعات بهره گرفته شده است. روایی ابزار سنجش متغیر وابسته (۰/۹۱ =) و اعتبار آن از طریق اعتبار سازه تأیید شده است. جامعه آماری تحقیق را کلیه زنان ۱۵-۴۵ ساله متأهل ساکن شهر تهران تشکیل می‌دهند که در مجموع ۴۰۰ نفر از زنان ساکن منطقه ۴ تهران به روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای انتخاب شدند. برای بررسی خشونت شوهران علیه زنان، از چهارچوب نظری دربرگیرنده نظریات پدرسالاری، یادگیری اجتماعی و منابع استفاده شده است. براساس تحلیل داده‌های تحقیق، از میان شش متغیر مستقل، متغیر قدرت زن در ساختار خانواده با ضریب تأثیر رگرسیونی (۰/۴۳ - =)، مهم‌ترین تبیین‌کننده خشونت شوهران علیه زنان می‌باشد و متغیرهای خشونت در خانواده خاستگاه، خشونت‌پذیری، منابع حمایتی اجتماعی، پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن و پایگاه اجتماعی - اقتصادی نسبی زوجین از لحاظ تبیین متغیر وابسته، به ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار دارد.

کلید واژه: خشونت شوهران علیه زنان، خشونت‌پذیری، پذیرش کلیشه‌های جنسیتی، خشونت در خانواده خاستگاه، منابع حمایتی اجتماعی.

gh.nikoukar@yahoo.com

۱- دانشیار دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران

۲- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

mahmoud-farhadi@yahoo.com

۳- دانشجوی دکتری مدیریت منابع انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قزوین، باشگاه پژوهشگران جوان، قزوین

۴- دانشجوی دکتری مدیریت منابع انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قزوین

مقدمه

کلمه فارسی "خشونت"، از لحاظ لغوی معادل کلمه "Violence" می‌باشد که از ریشه لاتین "Vis" به معنای زور و نیرو مشتق شده است و ناظر بر مفهوم ایجاد محدودیت و نظارت بر فردی دیگر می‌باشد. خشونت مفهومی متغیر است و نسبت به زمان، مکان، شرایط و روابط تغییر می‌کند. خشونت در طول تاریخ بشریت به شیوه‌های مختلف، با پیچیدگی روز افزون در شکل‌های مجزا و متفاوت وجود داشته و دارد (کاسیک و فیورگاتو، ۲۰۰۶: ۹۵۱). برخی از انواع خشونت‌ها مانند جنگ، کشتار و غارت، همواره در کانون بررسی‌ها قرار داشته‌اند، اما، خشونت مردان علیه زنان کمتر محلی از اعتنا داشته است. از دیدگاه تطبیقی، خشونت علیه زنان در تمام سرزمین‌های جغرافیایی و میان همه جوامع، از جوامع دوره شکارگری و گردآوری خوراک گرفته تا جوامع قرون وسطایی و جوامع پیشرفته صنعتی رخ داده و می‌دهد (کتس و دیگران، ۱۹۹۲: ۲۸۰).

پس از تلاش‌های فعالان حوزه زنان، سازمان ملل در قطعنامه مربوط به حذف خشونت علیه زنان در سال ۱۹۹۳، خشونت علیه زنان را به‌طور کلی این‌گونه تعریف کرده است: "هرگونه رفتار خشن وابسته به جنسیت که موجب آسیب جسمی، جنسی یا روانی و یا رنج زنان، شود؛ چنین رفتاری می‌تواند با تهدید، اجبار یا سلب مطلق اختیار و آزادی صورت گرفته و در جمع یا خفا رخ دهد." (سازمان جهانی بهداشت، ۱۳۸۰: ۳۰). یکی از انواع مختلف خشونت علیه زنان خشونتی است که در محیط خانواده علیه آنان اعمال می‌شود و با نام کلی "خشونت خانوادگی" از آن یاد می‌شود. این نوع خشونت، دایره وسیعی از خشونت‌های درون خانواده از خشونت فرزندان پسر نسبت به فرزندان دختر تا خشونت والدین علیه فرزندان دختر را دربرمی‌گیرد. فمینیست‌ها فرضیه بی‌طرفی جنسی نهفته در این واژه را مسئله‌ای ناواضح می‌دانند؛ زیرا به اعتقاد آنان مفهوم

"خشونت خانوادگی"، این مسئله را که خشونت در خانواده اغلب توسط مردان، علیه زنان و کودکان اعمال می‌شود، آشکار نمی‌کند (السبرگ و هیز، ۲۰۰۵: ۱۱). بدین سبب و به واسطه اینکه در زبان فارسی کلمه "همسر" هم به زوج و هم به زوجه اطلاق می‌شود و لذا لغتی کورجنس است، از عنوان "خشونت شوهر علیه زن" استفاده شده است تا مشخص شود که خشونت مورد نظر دارای سبقه جنسیتی است و از سوی مردان بر علیه زنان اعمال می‌شود. در این تحقیق، اصطلاح خشونت شوهر علیه زن به ابعاد مختلف خشونت اعمال شده از سوی شوهر علیه زن (شامل خشونت فیزیکی، روانی، اقتصادی، اجتماعی)، در نهادی اجتماعی به نام خانواده اشاره دارد.

خشونت شوهران علیه زنان را می‌توان در سه سطح فردی، خانوادگی و اجتماعی تقسیم‌بندی کرد. در سطح فردی، خشونت شوهران علیه زنان منجر به خودسوزی و خودکشی زنان، تأثیرات منفی گسترده بر صحت و سلامت جسمی، روانی و دفاعی زنان، به خطر افتادن و از بین رفتن استقلال زنان و متعاقب آن به وجود آمدن احساس خودکم‌بینی می‌گردد. در سطح خانوادگی خشونت شوهران علیه زنان می‌تواند به طلاق، انحراف زن، فرار زن از منزل و اختلال در سلامت روانی کودکان منجر شود. از سوی دیگر در سطح اجتماعی نیز خشونت شوهران علیه زنان، می‌تواند مسبب از دست دادن کرامت انسانی زنان در اجتماع و به وجود آمدن احساس ناتوانی در آنان، محرومیت از حقوق اساسی و اولیه انسانی و به طریقی مشابه تداوم تبعیض و خشونت در نسل‌های بعد گردد. براین اساس، انجام تحقیقاتی چون تحقیق حاضر می‌تواند ضمن ریشه‌یابی این پدیده، با بالا بردن سطح آگاهی عمومی افراد و تنویر اذهان پژوهشگران و دانشجویان زمینه را برای بررسی‌های بعدی آماده کند. شاید از این طریق مجرای فراهم شدن

با جلب نظر سیاست‌گذاران، گام‌هایی برای رفع تبعیض و خشونت علیه زنان در سطوح مختلف برداشت.

بیش از یک دهه است که پدیده خشونت خانوادگی در ایران در مرکز توجه پژوهشگران و گروه‌های مختلف آکادمیک و غیرآکادمیک قرار گرفته است. هم‌اینک، مجموعه‌ای از پژوهش‌ها در حوزه خشونت خانوادگی با تأکید بر خشونت شوهران علیه زنان در ایران انجام شده است. اما، به علت وجود ناهماهنگی در نتایج کسب شده، فردی که علاقه‌مند به موضوع است با مطالعه این بررسی‌ها نه فقط به درک عوامل موثر بر خشونت نائل نمی‌شود، بلکه احیاناً دچار سردرگمی نیز خواهد شد (اعزازی، ۱۳۸۳: ۷۶). همتی (۱۳۸۳) در تحقیق خویش با عنوان "عوامل مؤثر بر خشونت مردان علیه زنان: مطالعه موردی خانواده‌های تهرانی" با بهره‌گیری از دو رهیافت عمده فمینیستی و رهیافت خشونت خانوادگی تأثیر عوامل اجتماعی، اقتصادی و روانشناختی بر خشونت مردان علیه زنان را در خانواده‌های تهرانی مورد بررسی قرار داده است. در این تحقیق، مسئله اصلی علت‌یابی رفتارهای خشونت‌آمیز مردان علیه زنان در خانواده‌های تهرانی و ارائه راهکار برای کاهش این امر می‌باشد. این مطالعه با شیوه پیمایشی بر روی ۳۲۰ خانوار و طراحی دو نوع پرسشنامه جداگانه برای مردان و زنان و با استفاده از روش‌های آماری چون رگرسیون چند متغیری و تحلیل مسیر انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در کنار برخی از متغیرهای زمینه‌ای چون سن، تعداد فرزندان و ... از بین تمام متغیرهای مستقل، چهار متغیر (رضایت اجتماعی، اسنادهای منفی، عزت نفس و پایگاه اقتصادی-اجتماعی) رابطه مستقیمی با خشونت کلی (فیزیکی و عاطفی) دارد و سایر متغیرها (اعتقاد به ایدئولوژی

پدرسالاری، گرایش به پذیرش همسرآزاری، نگرش به نقش اجتماعی زنان و جامعه‌پذیری خشن) رابطه غیرمستقیم با خشونت کلی را نشان می‌دهد.

شمس اسفندآباد و دیگران (۱۳۸۵) در تحقیقی با عنوان "همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن در زنان متأهل شهر تهران"، به بررسی میزان شیوع همسرآزاری روانی و جسمی و عوامل مؤثر بر آن در زنان متأهل ۱۸ تا ۴۵ سال شهر تهران پرداخته‌اند. این تحقیق براساس پرسشنامه اقتباس شده از پرسشنامه موفیت و دیگران (۱۹۹۷) اجرا شده و نتایج آن نشان می‌دهد که میزان همسرآزاری روانی و جسمی برای زنان عادی به ترتیب برابر با $۸۷/۹$ و $۴۷/۹$ درصد و برای زنان شاکی برابر با $۹۹/۵$ و ۹۱ درصد می‌باشد. یافته‌های این تحقیق حاکی است که با افزایش سن زوجها و مدت زمان ازدواج میزان همسرآزاری افزایش می‌یابد. همسرآزاری با تحصیلات زوجین (زن و شوهر) رابطه معنی‌دار معکوس دارد به طوری که، زنان دارای تحصیلات لیسانس و بالاتر به طور معنی‌داری کمتر از زنان دارای تحصیلات پایین‌تر از دیپلم مورد همسرآزاری قرار می‌گیرند و نیز همسرآزاری در مردان بی‌سواد و یا دارای تحصیلات پایین‌تر از دیپلم به طور معنی‌داری بیشتر از مردانی است که دارای تحصیلات لیسانس و بالاتر هستند.

آزاده و دهقان فرد (۱۳۸۵) در تحقیقی با عنوان "خشونت علیه زنان در تهران: نقش جامعه‌پذیری جنسیتی، منابع در دسترس زنان و روابط خانوادگی"، پدیده خشونت علیه زنان را از زاویه نوع روابط حاکم میان همسران با توجه به عواملی همچون شکل روابط در خانواده جهت‌یاب، شیوه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی در خانواده جهت‌یاب و سرمایه‌ها و منابع قابل دسترس زنان، بررسی کرده‌اند. در این پژوهش برای شناسایی مؤلفه‌های فوق از نظریه‌های یادگیری اجتماعی، منابع، جامعه‌پذیری جنسیت، اثرات تعامل و نظریه کنش متقابل استفاده شده است.

یافته‌ها نشان دادند که نوع روابط در خانواده نقش اساسی در تعیین میزان خشونت علیه زنان دارد، همچنین بین شیوه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی، سرمایه‌ها و منابع در دسترس زنان و شکل روابط در خانواده جهت‌یاب با خشونت علیه زنان رابطه معناداری وجود دارد. در تحلیل چند متغیری، روابط گفتمانی و درآمد ماهانه به ترتیب به عنوان مهم‌ترین تبیین‌کننده‌های خشونت علیه زنان معرفی شده و ضریب تعیینی برابر با ۷۷ درصد را برای توضیح خشونت علیه زنان به دست داده‌اند.

در غرب، نگاه به خشونت خانوادگی از حدود ۳۰ سال پیش آغاز شد. محققانی با نگرش‌ها و رویکردهای متفاوت چون اشتراوس، گود، گلز، مارتین، آرائی داباش، آر.دی داباش و ده‌ها محقق دیگر طی سالیان طولانی در این حوزه فعالیت کردند. فعالیت این محققان سازمان‌های دولتی و غیردولتی، رسانه‌ها و افکار عمومی را متوجه عمق این پدیده کرد و این‌گونه ضرورت مقابله با خشونت شوهران علیه زنان به حوزه عمومی راه یافت.

آریزا و باربرت (۲۰۰۳) تحقیقی با عنوان "خشونت علیه همسر در اسپانیا: یافته‌های پیمایش ملی" انجام دادند. این پژوهش داده‌های اولین پیمایش ملی سنجش خشونت علیه همسر در اسپانیا را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. نتایج بررسی داده‌های این پیمایش که نمونه آن را ۱۰۰۰۰۰۰ زن متأهل بالاتر از ۱۷ سال تشکیل می‌دادند و مقیاس استفاده شده در آن مقیاس خشونت تجدیدنظر شده^۱ بود، نشان می‌دهد که ۴۲/۵ درصد از زنان خشونت روانی، ۸ درصد خشونت فیزیکی، ۱۱/۴ درصد خشونت جنسی و ۵/۷ درصد انواع جراحات را در رابطه با شوهرشان متحمل شده‌اند. زنانی که متحمل نوعی از خشونت

می‌شوند انواع دیگر خشونت را آزار و خشونت به حساب نمی‌آورند. مثلاً زنانی که از آزار جنسی شوهرانشان رنج می‌برند، کمتر خود را قربانی خشونت می‌پندارند. این تحقیق مدعی است این مسئله به ساختار اجتماعی جامعه باز می‌گردد که برخی از انواع خشونت را از حقوق مردان به حساب می‌آورد.

یونت و کاررا (۲۰۰۶) تحقیقی با عنوان "خشونت خانوادگی علیه زنان متأهل" انجام دادند. این تحقیق به منظور سنجش تأثیر تجربه خشونت در دوران کودکی، دسترسی به منابع قدرت و نگرش نسبت به کتک زدن همسر بر خشونت خانگی علیه زنان متأهل، در میان ۲۰۷۴ زن متأهل ۱۵ تا ۴۹ ساله کامبوجی انجام شده است. ابزار جمع‌آوری داده‌ها مصاحبه نیمه ساخت یافته بوده است. نتایج این بررسی حاکی است که سطح زندگی خانوادگی با خشونت فیزیکی ارتباط منفی دارد. زنانی که تحصیلاتشان ۸ تا ۱۳ کلاس از شوهرانشان کمتر بود، اغلب بیشتر خشونت فیزیکی و روانی را متحمل می‌شدند. زنانی که کودکان بیشتری داشتند، بیشتر از شوهرانشان کتک خورده و بیشتر آن را توجیه می‌کردند. میان معاشرت با پدر و مادر (یا برادر و خواهر) و خشونت شوهر و همین‌طور نگرش نسبت به کتک زدن همسر ارتباط معناداری مشاهده نشد. زنانی که مادرانشان از پدرانشان کتک می‌خوردند، تجربه خشونت شوهر بیشتری داشتند. یافته‌های این تحقیق بر تأثیر منابع قدرت و تجربه خشونت در کودکی بر خشونت شوهر تأکید زیادی دارد.

گوین (۲۰۰۶) تحقیقی با عنوان "همسرآزاری در ویتنام" انجام داده است. این تحقیق با هدف سنجش میزان شیوع خشونت فیزیکی در میان زنان ویتنام با استفاده از روش نمونه‌گیری تصادفی و در بین ۳۱۵ زن، انجام شده است. نتایج تحقیق حاکی است که ۴۷ درصد از زنان، در زمان اجرای تحقیق از خشونت

فیزیکی رنج می‌بردند و ۶۸ درصد در گذشته خشونت فیزیکی را تجربه کرده بودند. در این بین پرتاب اشیا به سمت همسر (۸۰ درصد)، هل دادن یا پرتاب کردن همسر (۷۸ درصد)، کشیدن مو یا بازوی همسر (۶۰ درصد) و کتک زدن همسر (۵۴ درصد) بیش‌ترین فراوانی را داشت.

هار (۲۰۰۷) تحقیقی با عنوان "همسرآزاری در تاجیکستان" انجام داده است. این تحقیق به روش مطالعه توصیفی انجام شده است و نمونه مورد نظر آن را ۴۰۰۰ زن از سه منطقه متفاوت خالتون ابلست تشکیل می‌دهند. نتایج این بررسی نشان می‌دهد ۵۴/۲ درصد از زنان پاسخگو حداقل یک نوع از خشونت فیزیکی را از سوی شوهرشان تجربه کرده‌اند. این میزان در مورد خشونت جنسی به ۷۵ درصد افزایش می‌یابد. ۵۸/۳ درصد از این زنان هم خشونت فیزیکی و هم خشونت جنسی را متحمل شده‌اند. بیشترین میزان خشونت در حالت نافرمانی و حرف گوش نکردن زن (۸۸/۴ درصد) و کمترین میزان آن در خلال بحث (۶۲/۵ درصد) بوده است.

گرچه هر یک از این محققان (در داخل یا خارج از کشور) با توجه به دیدگاه‌های نظری خود، بر جنبه‌های خاصی از خشونت تأکید کرده و مسائل مختلفی را مطرح کرده‌اند، اما در مجموع می‌توان تحقیقات را در چهار سطح زیر مورد بررسی قرار داد.

- در تحقیقات سطح اول، عوامل فردی و بیولوژیک را به عنوان زمینه‌ساز یا علت خشونت مشخص می‌کنند. در این‌گونه تحقیقات، غالباً داده‌های قابل ردیابی شامل شاخصه‌های فردی (سن، جنس، تحصیلات و ...)، یا شاخصه‌های روان‌شناختی (سابقه بروز رفتارهای خشن یا خودکم‌بینانه، اختلالات ذهنی و ...) به عنوان زمینه‌ای برای بروز خشونت مورد بررسی قرار می‌گیرند. این گونه

تحقیقات عموماً از "تقلیل‌گرایی" رنج می‌برند. در چنین تحقیقاتی، راهکارهای رفع خشونت نیز معمولاً در سطح فرد ارائه می‌گردند و سعی می‌شود با ارائه راهکارهایی زمینه‌های بازگشت بهداشت روانی فراهم شود.

- در تحقیقات سطح دوم، روابط نزدیک (مثلاً بین زوجین و نزدیکان، دیگر اعضای خانواده و دوستان و ...) زمینه را برای اعمال خشونت شوهر فراهم می‌کند. بسیاری از این تحقیقات در بخش جمع‌بندی متذکر می‌شوند که این عوامل احتمال ابتلا یا ارتکاب به اعمال خشن را افزایش می‌دهند. این گروه از بینشی اجتماعی برخوردار هستند اما تمامی نگاه خود را معطوف به سطح خرد می‌نمایند. همین مسئله سبب می‌گردد تا این مطالعات نتوانند خشونت را در بستری گسترده‌تر مورد ارزیابی قرار دهند و تنها در سطح روابط بین فردی بمانند.

- تحقیقات سطح سوم، زمینه‌های اجتماعی که روابط اجتماعی در آن توسعه می‌یابند را مورد کاوش قرار می‌دهند. در این تحقیقات محیط‌هایی چون محل کار، محل سکونت، همسایگان و ... مورد بررسی قرار می‌گیرند. در این مدل تکیه بر این است که شاخصه‌های این محیط‌ها می‌توانند احتمال بروز اعمال خشن را افزایش دهند. این احتمال می‌تواند به وسیله عواملی مانند محل اقامت، تراکم جمعیت، سطح بالای بیکاری و مبادله مواد در محله و ... تحت تأثیر قرار گیرد. این گروه از مطالعات که در تحقیقات خارجی نمونه‌های آن فراوان است، بر بستر اجتماعی که فرد در آن قرار می‌گیرد، تأکید دارند.

- سطح چهارم، ناظر بر عواملی است که در ارتباط با ساخت اجتماعی قرار دارد. این عوامل در آفرینش فضایی که در آن خشونت تحریک یا منع شود، نقش دارند. از جمله، وجود حمایت از لحاظ معیارهای فرهنگی و اجتماعی. این

سطح، واقعیت‌های دیگری مانند سیاست‌های بهداشتی، اقتصادی، تربیتی و اجتماعی را که در حمایت از نابرابری‌های اجتماعی یا اقتصادی در بین گروه‌ها سهمیم است، دربرمی‌گیرد. این گروه از مطالعات، خشونت را در سطح کلان مورد بررسی قرار می‌دهند. در چنین مطالعاتی ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه به عنوان عوامل موثر بر اعمال و استمرار خشونت شوهران علیه زنان برشمرده می‌شوند.

در میان نظریات تبیین‌کننده خشونت شوهر علیه زن، سه جریان فکری به لحاظ تاریخی و نظری از اهمیت شایان توجهی برخوردار هستند. اولین اندیشمندان این حوزه، متأثر از نظریات مارکسیستی بر این باور بودند که ساختار ثروت در جوامع غربی و نظام خانوادگی، توزیع نابرابر منابع ثروت بین شوهران و همسرانشان عامل مهم خشونت شوهر علیه زن می‌باشد. بدین‌سان، خشونت شوهر علیه زن، به دسترسی زنان به منابع بیشتر، که برخلاف هنجارهای اجتماعی مسلط بود و فشار هنجارهای اجتماعی مسلط بر شوهر، نسبت داده شد. علاوه بر توزیع نابرابر منابع، تئوری‌های جنسیتی به سرکردگی فمینیسم، تبیین دیگری ارائه دادند که نظریه منابع را تکمیل نمود. فمینیست‌ها، بروز خشونت شوهر علیه زن را در زیر ذره‌بین‌های فرهنگی و ساختاری مورد بررسی قرار دادند و اعلام کردند که هم‌آمیزی روابط قدرت در خانواده و جامعه و پیوند آنها با هنجارهای فرهنگی، اعمال خشونت شوهر علیه زن را مشروع می‌سازد (بیلو و بوگارد، ۱۹۸۸: ۷۴). گرچه دو تئوری ذکر شده از ریشه جامعه‌شناختی برخوردار بود اما تئوری سوم از روانشناسی زاده شد و در میان جامعه‌شناسان رشد کرد. تئوری یادگیری اجتماعی، به عنوان سومین جریان مهم، بر این اعتقاد بود که شیوه‌های برخورد با مشکلات زناشویی ریشه در تجربیات کودکی فرد دارد، به طوری که مشاهده

خشونت در دوران کودکی فرد را برای اعمال خشونت یا مورد خشونت قرار گرفتن آماده می‌سازد.

علی‌رغم اینکه، هر سه دیدگاه یاد شده در تبیین خشونت شوهر علیه زن مفید هستند، اما برای هر جامعه‌شناس واضح و مبرهن است که هیچ دیدگاهی به تنهایی نمی‌تواند برای توضیح این پدیده، کافی باشد و بدین خاطر دست‌یابی به مدل جامع‌تری برای توضیح این پدیده کاملاً ضروری است. بدین منظور، تحقیق حاضر می‌کوشد تا جریانات تئوریک ذکر شده را در یک مدل نظری چندگانه با هم ترکیب نماید

نظریه منابع یکی از اولین نظریه‌هایی بود که در حوزه خشونت خانوادگی توسط ویلیام گود مطرح شد. بر پایه این نظریه خانواده مانند هر نظام یا واحد اجتماعی دیگر دارای نظامی اقتداری است و هر کس که به منابع مهم خانواده بیش از دیگران دسترسی داشته باشد، می‌تواند سایر اعضا را به فعالیت در جهت امیال خود وادارد (اعزازی، ۱۳۸۱: ۸۰). گود براین باور بود که واژه "قدرت" برای مطالعه خانواده کافی نیست، از این رو در تحلیل‌هایش به جای واژه "قدرت" از واژه "زور" استفاده کرد. به اعتقاد او تمام نظام‌های اجتماعی تا حدودی به زور یا تهدید به استفاده از آن، متکی هستند. برای گود، اعمال زور برای سازماندهی نظام اجتماعی مهم و اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین در تمام خانواده‌ها مشاهده می‌شود. گود می‌نویسد: "زور یا تهدید به به‌کارگیری آن، در تمامی نظام‌های اجتماعی به‌کار می‌رود. زیرا زور یکی از منابعی است که افراد می‌توانند برای اجبار دیگران به برآوردن نیازهایشان از آن بهره‌گیرند" (گود، ۱۹۷۱: ۶۲۹). از دیدگاه گود فردی که منابع بیشتری در اختیار دارد، عملاً از زور کمتری استفاده خواهد کرد، زیرا با دست‌یابی به آن منابع، دلیلی برای استفاده از زور در

رسیدن به اهدافش وجود ندارد. از نگاه وی، خشونت یک منبع نهایی است. از این منبع (خشونت) وقتی استفاده می‌شود که منابع دیگر به کار نیایند. از دید نظریه پردازان منابع، تعادل قدرت میان زن و شوهر، ارتباط نزدیکی با منابعی دارد که هرکدام از آنها با خود به رابطه زن و شوهری می‌آورند. وقتی منابع مادی و غیرمادی، که در نگاه سنتی به عنوان ابزار در اختیار مرد قرار گرفته‌اند، به طریقی حذف گردند یا کاهش یابند، شوهران رو به همسرآزاری می‌آورند تا از این طریق قدرت از دست رفته خود را بازسازی کنند. شوهری که می‌خواهد فرد مسلط در خانواده‌اش باشد، اما منابع کمی در اختیار دارد یا اصلاً منبعی در اختیار ندارد، ممکن است برای دست‌یابی به جایگاه مورد نظرش از خشونت بهره جوید. پیروان این نظریه در تحقیقات خویش عموماً منابع را به منابع اقتصادی تعبیر کرده‌اند و آن را با پایگاه اجتماعی اقتصادی سنجیده‌اند. براساس این نظریه، شوهرانی که نسبت به زنانشان پایگاه اجتماعی اقتصادی پایین‌تری دارند، به منابع کمتری هم دسترسی دارند. لذا از خشونت به عنوان منبع متعادل‌کننده روابط با همسرانشان سود می‌جویند. از سوی دیگر براساس این دیدگاه، رابطه مستقیمی بین پایگاه اجتماعی اقتصادی زن و قدرت وی در ساختار خانواده وجود دارد. بر این اساس، هرچه پایگاه اجتماعی - اقتصادی زن نسبت به شوهرش کاهش یابد، خودرایی و نابرابری جنسیتی افزایش می‌یابد و زنان از عرصه تصمیم‌گیری کنار گذاشته می‌شوند. وقتی زنان نسبت به شوهرانشان منابع بیشتری در اختیار داشته باشند، توان آنها برای به کرسی نشاندن خواسته‌هایشان افزایش می‌یابد. این افزایش توان به خوبی در فرآیند تصمیم‌گیری درون خانواده رخ می‌نماید. این‌گونه زنان که نسبت به شوهران خود از پایگاه اجتماعی - اقتصادی بالاتری برخوردارند، بیشتر در تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌کنند. اما نباید

فراموش کرد که همین "شرکت در فرآیند تصمیم‌گیری درون خانواده"، با هنجارهای جامعه مردسالار سازگار نیست و می‌تواند به افزایش خشونت علیه زن منجر شود. از طرفی، منابع بیشتری که این زنان نسبت به شوهرانشان دارا می‌باشند، سبب می‌گردد نسبت به بروز خشونت، حساس‌تر گردند. به بیان دیگر، هم‌زمان با افزایش منابع زنان متأهل، قدرت آنان نیز افزایش می‌یابد. مسلماً این جابه‌جایی در توزیع قدرت با عقاید پدرسالارانه جامعه سازگار نیست. بنابراین هر چه زنان نسبت به شوهرانشان به منابع بیشتری از قبیل درآمد بیشتر و تحصیلات بیشتر دست یابند، هنجارهای سنتی را بیشتر زیر پا خواهند گذاشت و بیشتر با استفاده شوهر از خشونت برای پایداری سلطه مردانه مخالفت خواهند کرد.

کولمن^۱ (۱۹۸۸) معتقد است که منابع را می‌توان به دو دسته منابع سرمایه فردی و منابع سرمایه اجتماعی تقسیم کرد. منابع سرمایه فردی شامل مهارت‌ها و معرفت‌هایی است که توسط فرد کسب می‌شود، در حالی که منابع سرمایه اجتماعی از خلال رابطه افراد در بافت اجتماعی حاصل می‌شود (سیرسینالوک، ۲۰۰۴: ۴۶). در اکثر تحقیقاتی که در آنها از تئوری منابع استفاده شده، آن را معادل منابع اقتصادی به کار برده‌اند و برای سنجش آن از متغیرهای پایگاه اجتماعی- اقتصادی نسبی زوجین (شغل، درآمد و تحصیلات) استفاده کرده‌اند. این منابع البته بسیار مهم می‌باشند اما علاوه بر منابع اقتصادی، منابع اجتماعی نیز به عنوان منابع جایگزینی که شبکه حمایتی نیرومندی برای افراد مهیا می‌کنند، نباید فراموش شوند. منابع اجتماعی از مرزهایی که افراد در برخوردهای متقابل اجتماعی با افراد دیگر دارند، سرچشمه می‌گیرند. وقتی فرد ارتباطات متقابل خود

را گسترش می‌دهد، به تکیه‌گاه‌هایی دست می‌یابد که در زمان نیاز روحی یا مادی یا نیاز به خدمات، فرد را قادر می‌سازد که خود را دارای امنیت بیشتر و مطمئن‌تر احساس کند. علاوه بر این، منابع مادی و خدماتی که افراد از یک رابطه اجتماعی به دست می‌آورند، منابع جایگزین به حساب می‌آیند که فرد را در مواجهه با موقعیت‌های سهمگین یاری می‌کند (استت، ۱۹۹۱: ۵۱۰). بدین سان، افزایش منابع اجتماعی در نزد زنان می‌تواند کاهش خشونت شوهران را به دنبال داشته باشد. از سویی، زنانی که از منابع حمایتی بیشتر و شبکه اجتماعی قوی‌تر برخوردار هستند، نسبت به پذیرش اعمال خشونت از سوی شوهر علیه زن گرایش منفی‌تری خواهند داشت.

نظریه پدرسالاری، خشونت شوهر علیه زن را نتیجه نظم اجتماعی سنتی و ساخت پدرسالارانه خانواده، که به واسطه ایدئولوژی پدرسالارانه تقویت می‌گردد، می‌داند. براساس این نظریه، سلسله‌مراتب نظم پدرسالارانه دسترسی افراد یا گروه‌های خاصی را به منابع کمیاب، از پیش مقدر می‌نماید. از آنجا که جامعه پدرسالارانه بر پایه بعد جنسیت بنا نهاده شده است، پایگاه هر کدام از جنس‌ها بر پایه انتظارات جنسیتی قوام یافته است و این‌گونه خدمت در خانه مختص زنان و بقیه آمال، علایق و آرزوهای بشری متعلق به مردان است. از این دیدگاه، پایگاه و وضعیت زنان در خانواده بازتاب پایگاه و وضعیت زنان در جامعه است. همان‌گونه که ساختار قدرت در خانواده ماکتی از ساختار کلی قدرت در جامعه‌ای است که سلطه مردان را تثبیت می‌کند، ساختار خشونت‌دیدگی و ستم‌دیدگی در خانواده نیز، مینیاتوری از ساختار جامعه‌ای است که خشونت سلطه‌مند را روا می‌دارد (رایت، ۱۹۹۷: ۲۴۵).

رز^۱ (۱۹۸۸) هنجارها و ایدئولوژی‌های پدرسالارانه را به عنوان "مجموعه‌ای از باورها در مورد اینکه یک مرد یا زن در موقعیت‌های مختلف (به‌ویژه ازدواج) چگونه باید رفتار کند"، تعریف کرده است. به اعتقاد او عناصر این مجموعه افراد را به هویت‌یابی از طریق نقش‌های جنسیتی در ازدواج و خانواده هدایت می‌کنند (به نقل از گرینستین، ۱۹۹۶: ۵۹۰). مردان و زنان در یک نظام مرد سالار به‌گونه‌ای اجتماعی می‌شوند که مرد دارای اقتدار و زن در خدمت او باشد. این‌گونه، در ساختار خانوادگی / اجتماعی پدرسالارانه، مردان در جایگاه رهبری و قدرت و زنان در جایگاه‌های پست قرار دارند. هر چه فرد به این هنجار اجتماعی بیشتر پای‌بند باشد، در صورت تخلف از آن بیشتر شرم‌منده می‌گردد و احساس گناه بیشتری می‌نماید. از دید فمینیست‌های رادیکال بذرخشونت شوهر علیه همسر، در همین اطاعت از اقتدار و کنترل مردانه نهفته است. احساس مالکیت و کنترل مردانه به ایجاد انتظاراتی در مورد وظایف و مسؤلیت‌های زنان منجر می‌شود (دوباش و دوباش، ۲۰۰۴: ۳۲۸). از جهت دیگر، در خانواده‌های پدرسالار، زنان برای حفظ هماهنگی و بنیان خانواده به مصالحه تن می‌دهند و فرآیند تصمیم‌گیری را به شوهرانشان واگذار می‌کنند (اسکانزونی و اسکانزینواک، ۱۹۸۰: ۵۷). این شکل از سازمان‌بندی خانواده، توسط هنجارها و ایدئولوژی‌های پدرسالارانه و از خلال فرآیند جامعه‌پذیری تثبیت شده و بسط می‌یابد. بدین‌سان، هنجارهای فرهنگی پدرسالارانه که زنان را تحت انقیاد مردان قرار می‌دهند، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر فرهنگی، خشونت شوهر علیه زن را تصدیق می‌کنند (زو، ۱۹۹۷: ۲۸۶).

این نظریه بر رفتار و یادگیری آن در دوره کودکی تأکید می‌کند. از دید تئوری یادگیری اجتماعی، افراد با تمایلات خشن متولد نمی‌شوند. آنها این تمایلات را از محیط و مشاهدات زندگی می‌آموزند. وقتی نتایج اعمال تهاجمی، مطابق میل است، خشونت به وسیله‌ای مقبول برای نیل به هدف تبدیل می‌گردد (پیگلو، ۱۹۹۴: ۸). از دید باندورا، پایه گذار این نظریه، هم زن و هم شوهر در معرض خشونت خانوادگی قرار می‌گیرند و کاربرد آن را در حل مشکلات خانوادگی می‌آموزند. آنها یاد می‌گیرند که خشونت وسیله‌ای مشروع برای برآورده ساختن نیازهاست (ایکز، ۲۰۰۰، ۸۹).

این تئوری برای بیان دلیل اعمال خشونت از سوی شوهر علیه زن گوشه چشمی به نحوه اجتماعی شدن می‌اندازد و بیان می‌کند که "تجربه زنان و مردانی که در معرض خشونت در خانواده‌های خاستگاه قرار می‌گیرند، متفاوت است. در حالی که مردان رفتار خشن و تهاجمی را می‌آموزند، زنان منفعل بودن و مصالحه را یاد می‌گیرند" (دماریس و دیگران، ۲۰۰۳: ۶۶۰). بنابراین در مرکز ثقل این نظریه، این مفهوم جای می‌گیرد که "خشونت در خانواده‌های خاستگاه زنان خشونت دیده، با خشونت شوهر علیه همسر ارتباط نزدیک دارد" (ونگی و دیگران، ۱۹۹۹: ۳۳۴). براین اساس، زنانی که در کودکی در معرض خشونت قرار می‌گیرند، رفتار خشن را یاد می‌گیرند و احتمال مداخله و ورود آنها به مشاجرات و دعوای زیاد می‌شود که همین امر می‌تواند به افزایش خشونت شوهر علیه زن منجر شود.

در فرآیند یادگیری اجتماعی، نه تنها وجود خشونت در خانواده خاستگاه بلکه تفسیر فرد از آن نیز بسیار مهم می‌باشد" (مکوارد، ۱۹۹۷: ۶۷). زمانی که کودک، خشونت والدین را می‌بیند نه تنها آنها را یاد می‌گیرد بلکه آنها را به شیوه خود

تفسیر می‌کند. این تفسیر، پایه نگاه فرد به واقعیت‌های اجتماعی می‌شود. دختری که شاهد کتک خوردن مادرش بوده است، می‌داند که این مجازات حاصل تخطی مادر از هنجارهای پدر می‌باشد. بنابراین از همان ابتدا هنجارهای پدر به عنوان هنجارهای برتر در ذهن او نقش می‌بندد. نقش این هنجارهای ابتدایی پدرسالارانه در ذهن دختر گرچه ممکن است در آینده تقلیل یابد (که باتوجه به وجود نظام پدرسالار و بی‌قدرتی زنان در این نظام امکان آن کم است) اما، سنگ‌بنای پذیرش هنجارهای پدرسالارانه جامعه در آینده را خواهد گذاشت.

از طرف دیگر این متفکران بر جنبه‌های دیگر یادگیری نیز تأکید کرده‌اند از جمله این‌که مردان یاد می‌گیرند که روابط زناشویی را نوعی جنگ قدرت پیوسته بدانند که در آن همیشه یکی از طرفین باید پیروز و مسلط باشد و دیگری بازنده و تحت سلطه. بنابراین خشونت از این طریق به عنوان وسیله‌ای برای به دست‌گرفتن دوباره قدرت و اعتماد به نفس به‌کار گرفته می‌رود (کمپل، ۲۰۰۴: ۷۸۱). به عبارت دیگر مردان از پدران خود یاد می‌گیرند که یا باید پیروز نبرد قدرت باشند یا تحت سلطه قرار بگیرند. اما مغلوب بودن در رابطه زناشویی صرفاً برای اعمال خشونت به تنهایی کافی نیست، بلکه بار منفی مغلوب بودن است که سبب می‌شود مردان به تصور احیای شخصیت از دست رفته خود به خشونت به عنوان وسیله‌ای برای بازیابی قدرت رو بیاورند (ویگر و رودوی، ۱۹۹۵: ۲۹۵).

علی‌رغم اینکه، هر سه دیدگاه یاد شده در تبیین خشونت شوهر علیّه زن مفید هستند، اما برای هر جامعه‌شناسی واضح و مبرهن است که هیچ دیدگاهی به تنهایی نمی‌تواند برای توضیح این پدیده، کافی باشد و بدین خاطر دست‌یابی به مدلی جامع‌تر برای توضیح این پدیده کاملاً ضروری است. به این منظور، تحقیق

حاضر می‌کوشد تا جریانات تئوریک ذکر شده را در یک مدل نظری چندگانه، در دو راستا با هم ترکیب نماید: اولاً، دستیابی به مدلی که تبیین‌های ساختاری و فرهنگی خشونت شوهر علیه زن را دربرگرفته و آنها را ارتقا دهد. ثانیاً پلی ارتباطی میان دو سطح نظری خرد و کلان برقرار سازد. این رویکرد تئوریک نه تنها مقتضی است بلکه برای بررسی خشونت شوهر علیه زن در کشورمان نیز مفید خواهد بود.

فرضیه‌های تحقیق

- میان پایگاه اجتماعی- اقتصادی نسبی زوجین و اعمال خشونت توسط شوهران علیه زنان رابطه معناداری وجود دارد.
- میان میزان خشونت در خانواده خاستگاه و اعمال خشونت توسط شوهران علیه زنان ارتباط معناداری وجود دارد.
- میان میزان منابع حمایتی اجتماعی در دسترس زن و اعمال خشونت توسط شوهران علیه زنان ارتباط معناداری وجود دارد.
- میان میزان قدرت زن در ساختار خانواده و اعمال خشونت توسط شوهر علیه زن ارتباط معناداری وجود دارد.
- میان میزان پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن و اعمال خشونت توسط شوهران علیه زنان ارتباط معناداری وجود دارد.
- میان میزان خشونت‌پذیری زن و اعمال خشونت شوهران علیه زنان ارتباط معناداری وجود دارد.

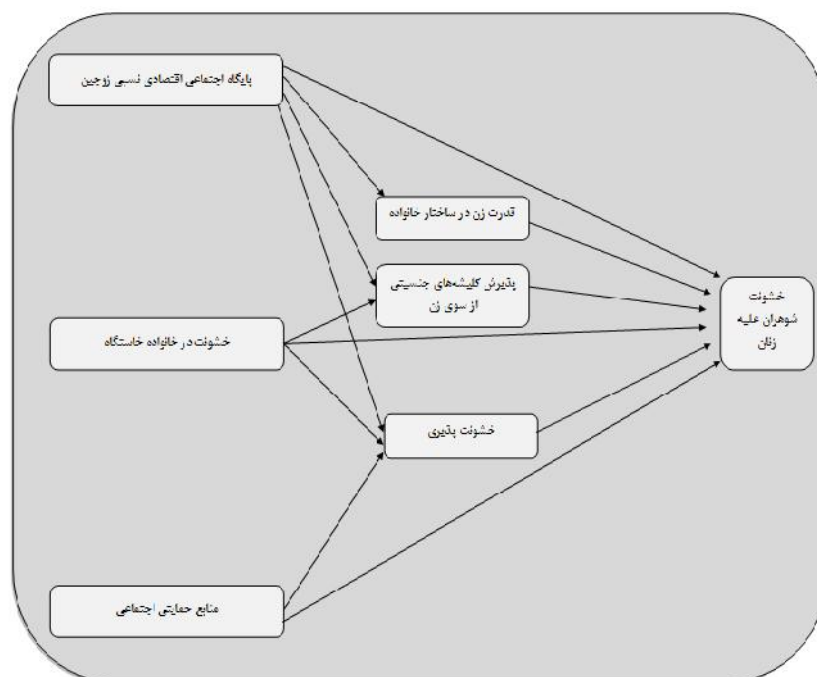
فرضیه‌های فرعی تحقیق

- میان سطح پایگاه اجتماعی- اقتصادی نسبی زوجین و میزان قدرت زن در ساختار خانواده ارتباط معناداری وجود دارد.

- میان سطح پایگاه اجتماعی- اقتصادی نسبی زوجین و میزان پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن ارتباط معناداری وجود دارد.
- میان سطح پایگاه اجتماعی- اقتصادی نسبی زوجین و میزان خشونت‌پذیری زن ارتباط معناداری وجود دارد.
- میان میزان خشونت در خانواده خاستگاه و میزان پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن ارتباط معناداری وجود دارد.
- میان میزان خشونت در خانواده خاستگاه و میزان خشونت‌پذیری زن ارتباط معناداری وجود دارد.
- میان میزان منابع حمایتی اجتماعی در دسترس زن و میزان خشونت‌پذیری زن ارتباط معناداری وجود دارد.

مدل تحلیلی

مدل تحلیلی تحقیق برآمده از چهار چوب نظری بدین قرار است:



نمودار ۱: مدل تحلیلی خشونت شوهران علیه زنان

روش

روش تحقیق از نوع پیمایش عرضی- مقطعی است که در آن برای گردآوری داده‌ها از تکنیک پرسشنامه استفاده شده است. جامعه آماری این تحقیق متشکل از کلیه زنان متأهل ساکن شهر تهران است که در تابستان سال ۸۸ در دامنه سنی ۱۵-۴۵ سال بودند. از میان مناطق بیست‌گانه تهران بزرگ، منطقه ۴ انتخاب گردیده است که از لحاظ وسعت، امکان پخش خانوارهایی با سطوح مختلف اقتصادی،

فرهنگی و اجتماعی در آن وجود دارد. جمعیت نمونه از طریق نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای انتخاب شده و نمونه آماری تحقیق به صورت نمونه‌گیری تصادفی با خطای ۵ درصد برابر ۴۰۰ نفر بوده است (دواس، ۱۳۷۶: ۷۸). در مجموع ۴۲۰ پرسشنامه جمع‌آوری شد که پس از کنار گذاشتن پرسشنامه‌های مخدوش ۴۰۰ پرسشنامه مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفت. برای تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع‌آوری شده، با استفاده از نرم‌افزار SPSS از روش‌های آماری توصیفی (نمودارها و آمارهای جداول توزیع فراوانی) و آمارهای استنباطی (آزمون ANOVA، آزمون T، رگرسیون چند متغیره) استفاده شده است. هم‌چنین، در این تحقیق از روش‌های استانداردسازی و هم‌ارز کردن نیز استفاده شده است. استاندارد سازی، یکی از شیوه‌های تعدیل گویه‌های مختلف‌الطول است. در این تحقیق برای محاسبه پایگاه اجتماعی-اقتصادی نمرات مربوط به شغل، تحصیلات و درآمد ابتدا به صورت استاندارد درآمدند سپس با هم ترکیب شدند. هم‌ارزسازی نیز برای مشهود کردن معنای نمرات مقیاس به کار گرفته می‌شود (همان، ۲۶۷). در این تحقیق متغیرهایی که دارای ابعاد بوده‌اند و تعداد گویه‌های ابعاد آنان با هم برابر نبودند (مانند خشونت شوهران علیه زنان)، با این روش هم‌ارز شدند.

در این تحقیق، بین تجربه خشونت والدین در خانواده خاستگاه و خشونت شوهران علیه زنان ارتباط معنادار و مستقیم (۰/۲۶)، در سطح معناداری (P=۰/۰۰۰) مشاهده شده است. از سوی دیگر، مشابه تحقیقات (افرا و شیفر، ۱۹۹۵؛ استیث، ۱۹۹؛ فین، ۱۹۸۶ و گرینبالت، ۱۹۸۵) میان خشونت‌پذیری زنان و خشونت شوهران علیه زنان نیز ارتباط مستقیم (۰/۲۴) با معناداری در سطح (P= ۰/۰۰۰) مشاهده شده است. بنابراین، ضرایب همبستگی به‌دست آمده از داده‌های این تحقیق با روابط حاصل از یافته‌های تحقیقات انجام شده هماهنگی دارند. به عبارت دیگر این

الگوی رابطه با انتظارات نظری و پیشینه پژوهشی کاملاً هماهنگ است و موید اعتبار سازه مقیاس خشونت شوهران علیه زنان محسوب می‌شود. برای تعیین روایی این تحقیق از ضریب آلفای کرونباخ استفاده شده است. در واقع آلفای کرونباخ نشانگر انسجام درونی و همسازی داخلی گویه‌ها به‌شمار می‌رود. جدول (۱) نتایج تحلیل روایی متغیر وابسته و ابعاد متغیر مستقل را نشان می‌دهد.

جدول ۱: نتایج تحلیل روایی متغیرهای اصلی تحقیق

آلفای کرونباخ	تعداد گویه	مقیاس / ابعاد
۰/۷۷	۷	منابع حمایتی اجتماعی
۰/۶۱	۶	پایگاه اقتصاد اجتماعی نسبی
۰/۷۱	۱۲	خشونت در خانواده خاستگاه
۰/۷۱	۱۰	پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن
۰/۸۹	۱۰	خشونت‌پذیری
۰/۸۳	۱۲	قدرت زن در ساختار خانواده
۰/۹۱	۲۳	خشونت شوهر علیه زن

تعریف نظری و عملیاتی مفاهیم:

۱. متغیر وابسته

در این پژوهش خشونت شوهر علیه زن به عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته شده است و به عنوان هر آسیب یا ضربه روحی روانی در زن که از عمل خشن شوهر ناشی شده، تعریف گردیده است. این خشونت به چهار زیر شاخه خشونت فیزیکی، خشونت روانی، خشونت اجتماعی، و خشونت اقتصادی تقسیم شده است. برای سنجش این مفهوم چند بعدی از مقیاس تجدیدنظر شده تضاد

استراوس و همکاران (۱۹۹۶)، استفاده شده است^۱. یکی از مزایای این مقیاس کاربست آن در بیش از بیست کشور بوده است که پایایی و روایی آن را مورد امتحان قرار داده است (استراوس، ۱۹۹۶: ۲۹۷). در مجموع، در میان ابعاد مختلف خشونت شوهران علیه زنان از این مقیاس، ابعاد خشونت فیزیکی، اقتصادی، روانی، اجتماعی و مسامحه (غفلت) مورد ارزیابی قرار گرفته است.

خشونت فیزیکی^۲: این خشونت که شامل انواع بدرفتاری علیه زن می‌باشد به شیوه‌های گوناگون انجام می‌شود و جسم زن را مورد آزار قرار می‌دهد.

خشونت روانی^۳: رفتار خشونت‌آمیزی است که شرافت، آبرو و اعتماد به نفس زن را خدشه‌دار می‌کند. این رفتار به صورت انتقاد ناروا، تحقیر، تمسخر، توهین، فحاشی، متلک، تهدیدهای مداوم به طلاق دادن یا ازدواج مجدد اعمال می‌شود.

خشونت اقتصادی^۴: هر نوع سوءرفتار یا آزار اعمال‌شده از سوی شوهر در راستای عدم دستیابی زن به منابع اقتصادی می‌باشد. این نوع خشونت ندادن نفقه، تصرف اموال زن بدون اجازه وی، جلوگیری از دسترسی زن به درآمد و پس انداز خانواده را دربرمی‌گیرد.

خشونت اجتماعی^۵: در این تحقیق به عنوان هر نوع استفاده شوهر از قدرت خود برای کنترل زن و سوءاستفاده از او تعریف شده است که از شیوه‌های اعمال آن می‌توان به مخالفت شوهر با رفت و آمد زن با دوستان و خانواده-اش و حبس زن در خانه نام برد.

۱- مقیاس تجدید نظر شده استراوس و همکاران (۱۹۹۶) در پیوست این مقاله آمده است.

- 2- Physical Violence
- 3- Psychological Violence
- 4- Economic Violence
- 5- Social Violence

مسامحه یا غفلت (اهمال)^۱: کوتاهی در برآوردن نیازهای فیزیولوژیک و روانی زن می باشد که برخی از انواع آن شامل فراموش کردن زمانها و رفتارهایی که برای همسر اهمیت دارد مثل سالگرد ازدواج و تولد و ... می باشد.

۲. متغیرهای مستقل

۱-۲. متغیرهای استخراج شده از نظریه منابع

- پایگاه اجتماعی - اقتصادی نسبی^۲ زوجین: به معنای نسبت پایگاه اجتماعی زن به شوهر می باشد. این متغیر از تفاضل پایگاههای اجتماعی - زوجین به دست آمده است. برای سنجش پایگاه اجتماعی اقتصادی هر یک از زوجین، از تحصیلات، درآمد و شغل آنها پرسیده شده است و پس از استاندارد کردن مقوله های مختلف و ساخت متغیر پایگاه اجتماعی اقتصادی هر یک از زوجین، از تفاضل دو پایگاه، متغیر پایگاه نسبی زوجین حاصل شده است. این پایگاه به سه مقوله تقسیم شده است. زنانی که پایگاهی برتر از شوهران شان دارند (تفاضل پایگاههای اجتماعی آنها از شوهران شان مقادیر مثبت است). زنانی که پایگاهی برابر با شوهران شان دارند (تفاضل پایگاه اجتماعی این زنان از شوهران شان برابر صفر است) و زنانی که پایگاهی پایین تر از شوهران شان دارند (تفاضل پایگاه اجتماعی - اقتصادی این زنان از شوهران شان مقادیری منفی است).

- منابع حمایتی اجتماعی^۳: این متغیر در تحقیقات پیشین با عناوین برخوردارهای اجتماعی و حمایت اجتماعی نیز مورد سنجش قرار گرفته است. اما در این تحقیق، منابع حمایتی اجتماعی به عنوان "میزان مراوده اجتماعی پاسخگو" مورد بررسی قرار گرفته است. برای عملیاتی کردن این متغیر از ۷ سوال استفاده شده است که در

1- Neglect

2- Socioeconomic Statuse Relative

3- Social Support Resources

آن "تعداد افراد حمایت کننده" مانند والدین، دوستان نزدیک و و "میزان حمایت دریافتی" از آنها در موارد مختلف مورد پرسش قرار گرفته است.

۲-۲. متغیرهای استخراج شده از نظریه پدرسالاری

- پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن: در تحقیقات خارجی این متغیر را ایدئولوژی جنسیتی^۱ نیز می‌نامند، در این تحقیق به سبب سهولت فهم به پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن ترجمه شده است و عبارت است از "نگرش‌ها و انتظارات پاسخگویان از نقش‌های جنسیتی زن و شوهر". سنجش این متغیر با بومی‌سازی گویه‌های برگرفته از مقیاس ۱۰ گویه‌ای اسکانزونی (اسکانزونی، ۱۹۸۰) انجام شده است.

- خشونت‌پذیری^۲: این متغیر به عنوان "میزان تصدیق هنجارهای پدرسالارانه در مورد خشونت شوهر" تعریف شده است و سنجش آن با استفاده از مقیاس کشف عقاید در مورد کتک زدن همسر^۳ انجام شده است. برای سنجش این متغیر از ۱۰ گویه محقق ساخته بهره گرفته شده است. در این گویه‌ها از پاسخگو خواسته شده است تا میزان موافقت خود با اعمال خشونت از سوی شوهر بر علیه زن را در شرایط مختلف مانند خیانت زن به شوهر، دروغ‌گویی زن، بازگو کردن نقاط ضعف شوهر و ... اعلام کند.

- قدرت زن در ساختار خانواده^۴: این متغیر به فرآیند تصمیم‌گیری در خانواده اشاره دارد و نقش زن را در اتخاذ تصمیم‌های مهم در خانواده را شامل می‌شود. به عبارت ساده‌تر این متغیر جواب این سؤال است که "چه کسی حرف آخر را در خانواده می‌زند؟". لذا در این تحقیق، به عنوان "میزان تأثیر و نقش زن در فرآیند

1- Gender Ideology

2- Tolerance toward Violence

3- Beliefs in Wife Beating (BWB)

4- Wife Power in Family Structure

تصمیم‌گیری درون خانواده" تعریف شده است. این متغیر به دو بعد تقسیم شده است. بعد اول، با ۶ گویه "میزان تاثیر زن در فرآیند تصمیم‌گیری خانواده" را مورد سنجش قرار داده است. بعد دوم نیز دربرگیرنده "نگرش کلی زن به ساختار قدرت خانواده" است که با ۶ سوال مورد پرسش قرار گرفته است.

۲-۳. متغیر استخراج شده از نظریه یادگیری اجتماعی

- خشونت در خانواده خاستگاه^۱: این متغیر به عنوان میزان "مشاهده خشونت والدین علیه یکدیگر یا تجربه اعمال خشونت فیزیکی والدین علیه فرد در کودکی در خانواده خاستگاه" تعریف شده است. چنان‌که از تعریف این متغیر نیز برمی‌آید برای عملیاتی ساختن این متغیر از دو بعد "تجربه خشونت والدین" و "مشاهده خشونت والدین" بهره گرفته شده است. برای سنجش هر یک از این ابعاد نیز ۶ سوال مطرح شده است.

یافته‌ها

برای رسیدن به متغیر وابسته تحقیق، ابتدا گویه‌های ابعاد مختلف خشونت شوهر علیه زن هم‌ارز شده سپس با یکدیگر ترکیب شدند. جدول (۲) توزیع پاسخگویان بر حسب تجربه خشونت در طول زندگی مشترک با شوهر را نشان می‌دهد.

جدول ۲: توزیع پاسخگویان بر حسب تجربه خشونت شوهران

وضعیت تجربه خشونت شوهران	فراوانی	درصد
عدم تجربه خشونت شوهر	۲۹	۷/۲
تجربه خشونت شوهر	۳۷۱	۹۲/۸
جمع	۴۰۰	۱۰۰

براساس نتایج جدول (۲)، ۲۹ نفر (۷/۲ درصد) از زنان پاسخگو اظهار کردند که اعمال هیچ نوع خشونتی از سوی شوهرانشان را در مدت ازدواجشان تجربه

نکرده‌اند. این در حالی است که ۳۷۱ نفر (۹۲/۸ درصد) بیان کردند که حداقل یکی از انواع خشونت شوهر را تجربه کرده‌اند. با این احتساب می‌توان بیان کرد که در نمونه مورد نظر این تحقیق کمتر از ۱۰ درصد از زنان شاهد هیچ گونه خشونتی از سوی شوهرانشان نبوده‌اند.

جدول ۳: توزیع پاسخگویان بر حسب میزان تجربه خشونت شوهر

میزان تجربه خشونت	تعداد	درصد	درصد تجمعی
کم	۱۹۴	۵۲/۳	۵۲/۳
متوسط	۱۱۸	۳۱/۸	۸۴/۱
زیاد	۵۹	۱۵/۹	۱۰۰
جمع	۳۷۱	۱۰۰	

براساس داده‌های جدول فوق، از میان افرادی که خشونت شوهران خود را تجربه کرده‌اند، ۵۲/۳ درصد (۱۹۴ نفر) آن را در حد کم، ۳۱/۸ درصد (۱۱۸ نفر) در حد متوسط و ۱۵/۹ درصد (۵۹ نفر) در حد زیاد دانسته‌اند. در مجموع می‌توان دریافت که بیش از دو سوم از تجربه‌کنندگان خشونت شوهر در مدت زمان ازدواج، میزان آن را در حد متوسط و یا کمتر از آن بیان کرده‌اند.

جدول ۴: توزیع میزان خشونت شوهران علیه زنان بر حسب نوع گزینش شوهر

مجموع		نوع گزینش شوهر								نوع ازدواج خشونت شوهران علیه زنان	
		خانواده بدون رضایت زن		خانواده با رضایت زن		زن بدون رضایت خانواده		زن با رضایت خانواده			
درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	کم	خشونت شوهران علیه زنان
۵۵/۸	۲۲۳	۱۹	۱۱	۵۵/۳	۱۰۵	۳۱/۶	۷	۷۵	۱۰۰	کم	خشونت شوهران علیه زنان
۵/۲۹	۱۱۸	۳۴/۵	۲۰	۳۳/۷	۶۴	۲۶/۳	۵	۲۴/۸	۳۳	متوسط	خشونت شوهران علیه زنان
۱۴/۸	۵۹	۴۶/۶	۲۷	۱۱/۱	۲۱	۴۲/۱	۸	۲/۳	۳	زیاد	خشونت شوهران علیه زنان
۱۰۰	۴۰۰	۱۰۰	۵۸	۱۰۰	۱۹۰	۱۰۰	۱۹	۱۰۰	۱۳۳		مجموع

جدول (۴)، توزیع خشونت شوهران علیه زنان را بر حسب نوع گزینش شوهر به نمایش گذاشته است. براساس داده‌های جدول، بیشترین میزان خشونت شوهر علیه زن در حالت‌هایی رخ داده است که یکی از طرفین (فرد یا خانواده‌اش) ناراضی بوده‌اند. ۴۲/۱ درصد از زنانی که خانواده آنها با ازدواج آنها موافق نبوده‌اند، خشونت بالای شوهران خود را گزارش کرده‌اند، که این میزان برای حالتی که خانواده بدون رضایت زن تصمیم به ازدواج او گرفته است به ۴۶/۶ درصد رسیده است. کمترین میزان خشونت شوهر نیز در حالت‌هایی گزارش شده است که طرفین (فرد و خانواده) با ازدواج موافق بوده‌اند. در این میان کمترین میزان خشونت شوهران در حالتی گزارش شده است که زن، شوهرش را خودش با رضایت خانواده انتخاب کرده است (۷۵ درصد). این میزان برای حالتی که خانواده با رضایت زن تصمیم به ازدواج او گرفته‌اند به ۵۵/۳ درصد کاهش یافته است. بنابراین می‌توان نوعی ارتباط میان نحوه ازدواج زنان و اعمال خشونت شوهران علیه آنان مشاهده کرد.

جدول ۵: آزمون مقایسه میانگین متغیرهای دو شقی با میزان خشونت شوهران علیه زنان

(آزمون T)

متغیرهای دوشقی	گروه‌ها	میانگین‌ها	آماره T	درجه آزادی	سطح معنی‌داری
سطح تحصیل زوجین	برابر	۱/۴۳	۴/۳۵۲	۳۹۸	۰/۰۰۰
	نابرابر	۱/۷۴			
تعداد ازدواج‌های زن	اولین	۱/۵۷	۲/۲۱۷	۳۹۸	۰/۰۲۷
	دومین و بیشتر	۲			
تعداد ازدواج‌های شوهر	اولین	۱/۵۳	-۳/۲۵۹	۳۹۸	۰/۰۰۲
	دومین و بیشتر	۱/۹۵			

نتیجه آزمون مقایسه میانگین‌ها نشان می‌دهد که بین دو گروه زوج‌هایی که تحصیلات برابر دارند و زوج‌هایی که تحصیلات برابر ندارند، اختلاف معنادار وجود دارد. آماره آزمون برای خشونت شوهران علیه زنان برابر $4/352$ بوده است که در سطح معناداری ($P=0/000$) حاکی از وجود اختلاف معنادار میان دو گروه زوجین است. براین اساس، میزان خشونت شوهران علیه زنان در بین زوج‌هایی که نابرابری تحصیلی دارند بیش از زوج‌هایی است که سطح تحصیلی برابر دارند. همچنین، نتیجه آزمون حاکی از وجود اختلاف معنادار بین تعداد ازدواج‌های زن می‌باشد. همان‌گونه که داده‌های جدول (۴) نشان می‌دهد، میزان خشونت شوهر علیه زن در زنانی که در ازدواج‌های دوم یا بیشتر به سر می‌برند، بیشتر از زنانی است که ازدواج اول خود را سپری می‌کنند. از سوی دیگر همین اختلاف معنادار در میان تعداد ازدواج‌های مردان نیز به چشم می‌خورد. بدین صورت، مردانی که در ازدواج‌های دوم یا بالاتر خود قرار دارند، نسبت به مردانی که ازدواج اول خود را سپری می‌کنند، خشونت بیشتری علیه زنانشان اعمال می‌کنند.

مهم‌ترین روش آماری در تحلیل‌های علی روش رگرسیون می‌باشد. رگرسیون برای به دست آوردن معادله‌ای است که با استفاده از آن متغیر وابسته پیش‌بینی

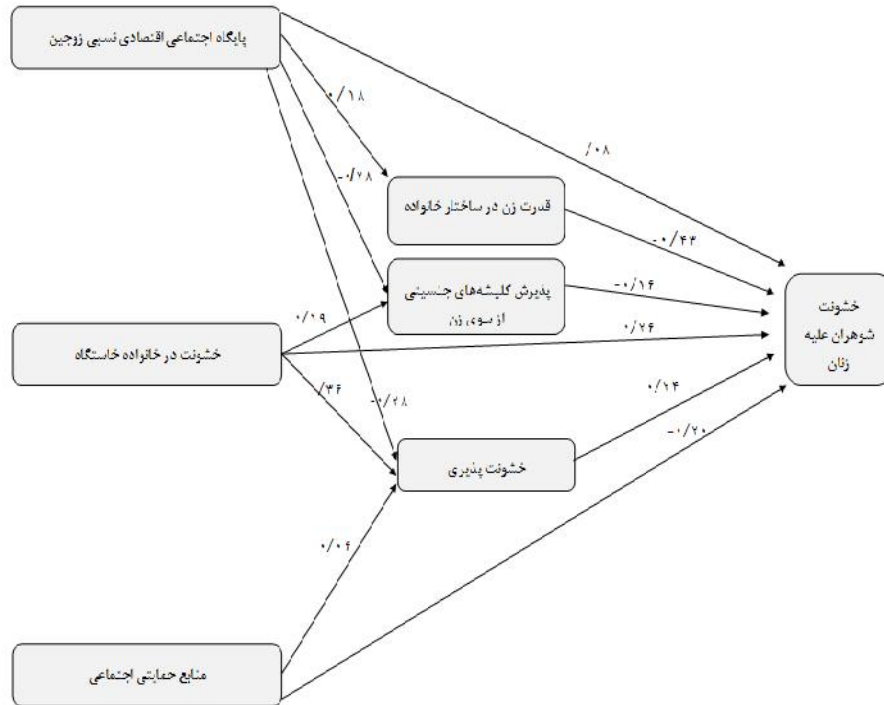
می‌شود (عبدی، ۱۳۷۰: ۴۵). در این تحقیق برای تعیین اثر متغیرهای مستقل از روش رگرسیون چند متغیره جبری^۱ (همزمان) استفاده شده است که در آن تمامی متغیرهای مستقل تحقیق (شامل: منابع حمایتی اجتماعی، پایگاه اقتصادی-اجتماعی نسبی زوجین، پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن، قدرت زن در ساختار خانواده، خشونت پذیری و خشونت در خانواده خاستگاه) به‌طور همزمان وارد معادله می‌شوند.

جدول ۶: ضرایب تأثیر مدل تبیین کننده میزان خشونت شوهران علیه زنان

متغیر	B	BETA	T	SIG
قدرت زن در ساختار خانواده	-۵/۶۹۵	-۰/۴۳۲	۱۱/۸۸	۰/۰۰۰۰
خشونت در خانواده خاستگاه	۰/۵۸۹	۰/۲۶۱	۷/۲۷۶	۰/۰۰۰
خشونت پذیری	۲/۹۴۸	۰/۲۳۶	۵/۹۴۶	۰/۰۰۰
منابع حمایتی اجتماعی	-۴/۱۶۵	-۰/۲۰۰	۱۵/۴۳۳	۰/۰۰۰
پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن	-۲/۷۷۷	-۰/۱۶۴	-۵/۶۷۶	۰/۰۰۰
پایگاه اجتماعی اقتصادی نسبی زوجین	۰/۴۹۳	۰/۰۸	۲/۲۰۹	۰/۰۰۲
	۰/۶۱ = ضریب تعیین (R2)	۰/۷۸ = ضریب همبستگی (-)	ADJUSTED RSQUARE = ۰/۶۰ (ضریب تعیین تعدیل شده)	

داده‌های جدول (۶) نشان می‌دهد که ضریب همبستگی چندگانه (R) معادل ۰/۷۸ محاسبه شده است بر این اساس، ۶ متغیر منابع حمایتی اجتماعی، پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن، قدرت زن در ساختار خانواده، خشونت‌پذیری، خشونت در خانواده خاستگاه و پایگاه اجتماعی اقتصادی نسبی زوجین به‌طور

همزمان ۰/۷۸ با خشونت شوهر علیه زن ارتباط و همبستگی دارند. ضریب تعیین (R²) معادل ۰/۶۱ محاسبه شده است، یعنی حدود ۶۱ درصد از تغییرات خشونت شوهران علیه زنان از طریق متغیرهای ۶ گانه مذکور توضیح داده می‌شود و ۳۹ درصد باقی مانده متعلق به عوامل دیگری است که خارج از این بررسی هستند. ضرایب تأثیر استاندارد موجود در جدول نشان می‌دهد که متغیر قدرت زن در ساختار خانواده با ضریب تأثیر رگرسیونی (BETA = -۰/۴۳۲)، قوی‌ترین پیش‌بینی‌کننده خشونت شوهران علیه زنان می‌باشد. در مرتبه آخر نیز پایگاه اجتماعی اقتصادی نسبی زوجین با ضریب تأثیر رگرسیونی (BETA = ۰/۰۸) قرار دارد که کمترین قدرت پیش‌بینی را در بین ۶ متغیر مستقل موجود در مدل داراست. تحلیل مسیر، روشی است برای مطالعه تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم متغیرهایی که علت در نظر گرفته شده‌اند و متغیرهایی که معلول فرض گردیده‌اند. (کرلینجر و پدهاورز، ۱۳۷۶: ۴۰۶). تحلیل مسیر، ما را قادر می‌سازد به سازوکار اثر متغیرها بر یکدیگر پی ببریم و مشخص می‌کند اثر هر متغیر تا چه حد مستقیم و تا چه حد غیرمستقیم است. بدین ترتیب، تحلیل مسیر به طریق قابل فهم و ساده اطلاعات زیادی درباره فرآیندهای علی فراهم می‌کند (دواس، ۱۳۸۵: ۲۲۲). در نمودار ۳، تحلیل مسیر خشونت شوهران علیه زنان به نمایش گذاشته شده است.



نمودار ۲: مدل تحلیل مسیر خشونت شوهران علیه زنان

جدول ۷: آثار مستقیم و غیرمستقیم متغیرهای مدل تحلیلی بر خشونت شوهران علیه زنان

متغیرها	اثر مستقیم	اثر غیرمستقیم	اثر کلی
قدرت زن در ساختار خانواده	-۰/۴۳	-	-۰/۴۳
خشونت در خانواده خاستگاه	۰/۲۶	۰/۰۵	۰/۳۱
خشونت پذیری	۰/۲۳	-	۰/۲۳
منابع حمایتی اجتماعی	-۰/۲۰	-۰/۰۱	-۰/۲۱
پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن	-۰/۱۶	-	-۰/۱۶
پایگاه اجتماعی - اقتصادی نسبی زوجین	۰/۰۸	۰/۰۱	۰/۰۹

جدول (۷) نشان‌دهنده تاثیرات مستقیم، غیرمستقیم و تاثیر کل متغیرهای الگوی تحلیلی تحقیق می‌باشد. با توجه به داده‌های جدول فوق و براساس استناد به آثار مستقیم متغیرها، متغیر قدرت زن در ساختار خانواده ($-0/432$) قوی‌ترین و مهم‌ترین پیش‌بینی‌کننده خشونت شوهران علیه زنان می‌باشد. بعد از متغیر قدرت زن در ساختار خانواده به ترتیب متغیرهای خشونت در خانواده خاستگاه ($0/261$)، خشونت‌پذیری ($0/236$)، منابع حمایتی اجتماعی ($-0/20$)، پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن ($-0/164$) و پایگاه اجتماعی - اقتصادی نسبی زوجین ($0/08$) بیشترین تاثیر را خشونت شوهران علیه زنان دارند.

با استناد به آثار غیرمستقیم، متغیر خشونت در خانواده خاستگاه به دلیل تاثیر دو متغیر پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن و خشونت‌پذیری با ضریب مسیر ($0/053$) مهم‌ترین پیش‌بینی‌کننده خشونت شوهران علیه زنان می‌باشد. متغیرهای پایگاه اجتماعی - اقتصادی نسبی زوجین با تاثیر بر متغیرهای خشونت‌پذیری، پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن و قدرت زن در ساختار خانواده با ضریب مسیر ($0/017$) در رتبه دوم قرار دارد. متغیر منابع حمایتی اجتماعی نیز با تاثیر بر خشونت‌پذیری با ضریب مسیر ($-0/014$) در رتبه بعدی قرار دارد.

براساس بررسی تاثیرات کلی متغیرهای الگوی تحلیلی تحقیق متغیر وابسته، متغیر قدرت زن در ساختار خانواده با ضریب تاثیر ($-0/432$) مهم‌ترین و قوی‌ترین پیش‌بینی‌کننده تغییرات خشونت شوهران علیه زنان در میان پاسخگویان می‌باشد (همانند اثرمستقیم) و متغیرهای خشونت در خانواده خاستگاه ($0/314$)، خشونت‌پذیری ($0/236$)، منابع حمایتی اجتماعی ($-0/214$)، پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن ($-0/164$) و پایگاه اجتماعی - اقتصادی نسبی زوجین ($0/097$) به ترتیب در رده‌های بعدی اثرگذاری بر متغیر وابسته تحقیق قرار دارند.

بحث و نتیجه گیری

براساس نتایج حاصل از آزمون فرضیه، رابطه مستقیم و معناداری میان پایگاه اجتماعی- اقتصادی نسبی زوجین و خشونت شوهران علیه زنان مشاهده شده است. این بدین معناست که هرچه پایگاه اجتماعی- اقتصادی نسبی زوجین (نسبت پایگاه اجتماعی- اقتصادی زن به شوهر) بالاتر باشد، میزان خشونت علیه زن افزایش می‌یابد. براساس این نتیجه هرچه دست‌یابی زنان به منابع اقتصادی بیشتر گردد، اعمال خشونت شوهرانشان نیز افزایش می‌یابد. این نتیجه، موید نظریات گود می‌باشد. براساس نظریات گود، وقتی شوهر منابع کافی در اختیار داشته باشد، نیاز ندارد از خشونت به عنوان منبع قدرت استفاده کند. منابع قدرت بیشتر، به شوهران از پایگاه اجتماعی- اقتصادی بالاتر، قدرت تأثیرگذاری بیشتری می‌دهد و از این رو، لازم نیست آنها از خشونت به عنوان ابزار استفاده کنند، لذا میزان خشونت در این افراد کاهش می‌یابد. از سوی دیگر شوهران برخاسته از طبقات پایین که منابع کمتری نسبت به سایر جامعه در اختیار دارند، از خشونت به عنوان منبعی برای اعمال خشونت استفاده می‌کنند. از سوی دیگر، برتری زن نسبت به شوهر در دسترسی به منابع بیشتر، با هنجارهای مردسالارانه جامعه هم‌خوانی ندارد، لذا شوهری که به منابع کمتری دسترسی دارد، برای القای برتری خود از خشونت علیه زنش استفاده می‌کند. این افراد سرخوردگی خود در دسترسی به منابع قدرت را با خشونت علیه همسر جبران می‌کنند.

نتایج نشان می‌دهد بین دو متغیر خشونت در خانواده خاستگاه و خشونت شوهران علیه زنان نیز رابطه مستقیم و معنادار وجود دارد. براین اساس زنانی که در خانواده خاستگاهشان از پدر یا مادر کتک خورده‌اند یا شاهد مشاجره و منازعه آن دو بوده‌اند، در زندگی زناشویی مستقل خویش نیز بیشتر قربانی خشونت شوهر شده‌اند. براساس نظریه یادگیری، فرد در موقعیت‌های مختلف، مجبور به گزینش

مدل‌های رفتاری آموخته‌اش می‌باشد. بنابراین، در این حالت خشونت نتیجه فرآیند یادگیری می‌باشد که از خلال آن خشونت به عنوان وسیله‌ای مثبت برای رسیدن به اهداف آموزش داده می‌شود. از این رو، تجربه یا مشاهده خشونت در خانواده، برای فرد محیط آموزشی قدرتمندی مهیا می‌کند، که نه تنها نگرش فرد نسبت به پذیرش یا رد خشونت بلکه، مدلی کلی برای رفتارهای او را فراهم می‌سازد. به علاوه، تجربه خشونت توسط زنان در کودکی، آنها را برای خشونت‌های بعدی آماده می‌کند. چون تجربه زنان و مردانی که در معرض خشونت در خانواده‌های خاستگاه قرار می‌گیرند، از بستر معنایی متفاوتی برخوردار است، مردان رفتار خشن و تهاجمی و زنان منفعل بودن و مصالحه را یاد می‌گیرند، این‌گونه، در خشونت خانوادگی عموماً زنان قربانی می‌شوند.

براساس نتایج حاصل از آزمون فرضیه، رابطه معکوس و معناداری بین منابع حمایتی اجتماعی و خشونت شوهران علیه زنان مشاهده می‌شود. براین اساس، هرچه میزان روابط اجتماعی نزدیک بین زنان با خانواده پدری و دوستان افزایش یابد، میزان خشونت شوهران کاهش خواهد یافت. نبود منابع حمایتی اجتماعی از طریق کاهش نظارت بر فرد نیز می‌تواند به افزایش خشونت شوهران منجر شود. زیرا با نبود این منابع شوهر می‌تواند بدون کنترل و نظارت اجتماعی علیه همسرش خشونت اعمال نماید.

نتایج حاصل از تحلیل مسیر و آزمون فرضیه‌ها، بیانگر آن است که یک ارتباط معنادار و معکوس میان قدرت زن در ساختار خانواده و خشونت شوهران علیه زنان مشاهده شده است. این نتیجه مبین آن است که در خانواده‌هایی که زنان در فرآیند تصمیم‌گیری، بیشتر مشارکت می‌کنند، میزان خشونت شوهران علیه زنان کاهش می‌یابد. همان‌گونه که نظریه پدرسالاری اشاره می‌کند، قدرت اضافه در دست مرد،

ایجاد خشونت می‌کند. بنابراین، خشونت شوهران علیه زنان تلاش مردان پر قدرت برای تحت کنترل در آوردن زنان کم‌قدرت است. زمانی که زنان در ساختار قدرت خانواده از قدرت کمی برخوردار باشند، زمینه برای سلطه مردان مهیا می‌شود. این سلطه همان چیزی است که نظریه پردازان پدرسالاری از آن به عنوان قدرت اضافی در دستان مرد نام می‌برند.

نتایج حاصل از آزمون فرضیه‌ها حاکی است که میان پذیرش کلیشه‌های جنسیتی از سوی زن و خشونت شوهران علیه زنان ارتباط معکوس و معناداری وجود دارد. براین اساس، زنانی که بیشتر به نقش‌های جنسیتی و کلیشه‌های مردسالارانه معتقد باشند، خشونت کمتری از سوی شوهران‌شان تجربه می‌کنند. این نتیجه مؤید نظریه پدرسالاری است. زیرا، براساس نظریه پدرسالاری، زنان و مردان نقش‌های جنسیتی متفاوتی دارند و به سبب تفاوت جامعه‌پذیری به شیوه‌های متفاوت عمل می‌کنند. براساس نظریات متفکران فمینیست رادیکال، آنچه که جنسیت نامیده می‌شود، تحت تأثیر طبقه و نژاد قرار دارد. نقش‌های جنسیتی تحت نفوذ فراگیر روابط زنانه-مردانه قرار دارند. بدین ترتیب از دید اینان، آنچه سبب بروز خشونت شوهران علیه زنان می‌شود همان کلیشه‌های جنسیتی است. مادامی که زن به کلیشه‌های جنسیتی پای‌بند باشد، خشونت کمتری را متحمل می‌شود. زیرا از یک سو نسبت به سلسله مراتب پدرسالارانه اعتراضی ندارد و از طرفی در صورت بروز خشونت نسبت به آن واکنشی نشان نخواهد داد، زیرا آن را جزئی از نقش‌های جنسیتی می‌بیند. شاید یکی از دلایل به دست آمدن این نتیجه جدا از تبیین‌های نظری مربوط به آن، به همین پای‌بندی زنان به کلیشه‌های مردسالارانه مربوط باشد. زیرا ممکن است زنان به سبب تعلق و وفاداری به چنین کلیشه‌هایی، خشونت‌های اعمال شده علیه خود را گزارش نکرده باشند و آن را به مثابه یک راز در حوزه خصوصی خود نگاه دارند.

با تمام این اوصاف، این نتیجه با نظریات پدرسالارانه سازگار است، زیرا براساس نظریات مذکور زمانی که زن از نقش‌های جنسیتی‌اش عدول کند و بخواهد به حقوقی برابر با مردان دست یابد، هنجارهای پدرسالارانه او را تهدید می‌کنند و اینجاست که خشونت شوهر علیه زن رخ می‌دهد. در این تحقیق نیز زنانی که بیشتر به کلیشه‌های جنسیتی وفادار بودند، خشونت کمتری را متحمل شدند.

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که میان خشونت‌پذیری زنان و خشونت شوهران علیه زنان ارتباط مستقیم و معنادار وجود دارد. بدین معنا که، زنانی که نسبت به خشونت شوهران علیه زنان پذیرش بیشتری دارند و اعمال آن در برخی از موارد یا همه موارد را مجاز می‌شمرند، بیش از سایر زنان قربانی خشونت شوهران می‌شوند. از آنجا که در یک نظام پدرسالار هنجارها براساس جنسیت و به سود مردها تنظیم شده‌اند، بنابراین در مورد خشونت شوهران علیه زنان نیز هنجارهای اجتماعی از مردان حمایت می‌کنند. هنگامی که زنی کاربرد خشونت از سوی شوهر را در برخی از شرایط مجاز می‌شمارد، در صورت بروز همان شرایط برای خودش، خشونت شوهرش را پذیرا خواهد بود. این پذیرش از دید نظریه‌پردازان پدرسالاری، توسط هنجارها و ایدئولوژی پدرسالارانه و از خلال فرآیند جامعه‌پذیری تثبیت می‌شود و توسعه می‌یابد. بدین‌سان، هنجارهای فرهنگی پدرسالارانه که زنان را تحت انقیاد مردان قرار می‌دهند، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر فرهنگی، خشونت شوهر علیه زن را تصدیق می‌کنند.

منابع

- ۱- آزاده؛ منصوره اعظم و دهقان فرد؛ راضیه (۱۳۸۵)، خشونت علیه زنان در تهران: نقش جامعه‌پذیری جنسیتی، منابع در دسترس زنان و روابط خانوادگی، پژوهش زنان، دوره ۴، شماره ۲۱: صص ۱۵۹-۱۷۵.
- ۲- اعزازی؛ شهلا (۱۳۷۷)، خشونت خانوادگی، بازتاب ساختار جامعه، زنان، شماره ۵۰: صص ۸۲-۱۲.

- ۳- اعزازی؛ شهلا (۱۳۸۱)، **خشونت خانوادگی زنان کتک خورده**، تهران، نشر سالی.
- ۴- اعزازی؛ شهلا (۱۳۸۳)، ساختار جامعه و خشونت علیه زنان، **فصلنامه رفاه اجتماعی**، سال چهارم، شماره ۱۴، صص ۴۷-۸۴.
- ۵- دواس، دی، ای (۱۳۷۶)، **پیمایش در تحقیقات اجتماعی**، ترجمه هوشنگ نایبی، تهران، نشر نی.
- ۶- ساروخانی؛ باقر (۱۳۷۲)، **روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی**، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۷- ساروخانی؛ باقر (۱۳۷۵)، **مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده**، تهران، سروش.
- ۸- سازمان جهانی بهداشت (۱۳۸۰)، **خشونت علیه زنان**، ترجمه شهرام رفیعی فر و سعید پارسی‌نیا، تهران، تندیس.
- ۹- شمس اسفندآبادی؛ حسن، صدرالسادات؛ سیدجلال الدین و امامی‌پور؛ سوزان (۱۳۸۵)، همسرآزاری و عوامل موثر بر آن در زنان متأهل شهر تهران، **فصلنامه روانشناسی دانشگاه تبریز**، ۱۱(۱): صص ۹۹-۱۲۲.
- ۱۰- کرلینجر؛ فرد، ان (۱۳۷۶)، **مبانی پژوهش در علوم رفتاری**، جلد دوم، ترجمه: حسن پاشا شریفی و جعفر نجفی زند، تهران، نشر آوای نور.
- ۱۱- همتی؛ رضا (۱۳۸۳)، عوامل موثر بر خشونت مردان علیه زنان: مطالعه موردی خانواده‌های تهرانی، **فصلنامه رفاه اجتماعی**، سال سوم، شماره ۱۲: صص ۲۵۶-۲۷۷.

- 1- Akers, R, L, (2000), **Crimillogical theories: Introduction, evaluation, and application** (3rd ed). Los Angeles, CA: Roxbury.
- 2- Campbell J, Garcia-More C Sharps P. (2004). Abuse during pregnancy in industrialized and developing countries, **Violence Against Women** ;10(7):770-789.
- 3- Casique L, Furegato ARF. (2006). **Violence against women: theoretical reflections**. Rev Lati-am Enfermagem vembro-dezembro; 14(6):95-110.
- 4- Coleman, H. k., Weiman, M.L.& His, B.P.(1980). Factors Affecting Conjugal Violence , **The Journal of Psychology**, 105,197-202.
- 5- Counts, D. A., Brown, J. K & Campbell, J. C. (Eds.). (1992). **Sanctions and sanctuary: Cultura perspectives on the beating of wives**, Boulder, CO: West view.

- 6- Demaris, A., Benson, M., Fox, L. G., Hill, T. & Wyk, J.V.(2003). Distal and Proximal Factors in Domestic Violence: A test of an Integrated Model, **Journal of Marriage and Family**, 65, 652-667.
- 7- Dobash, R. E & Dobash, R.P.(2004). Women's violence in intimate relationships: Working on a puzzle, **British Journal of Criminology**, 44, 324-349
- 8- Ellsberg, Mary Carroll, Heise, Lori ,(2005), **Researching Violence Against Women: A Practical Guide for Researchers and Activists**, Washington DC, United States: World Health Organization
- 9- Erchak, G. M., & Rosenfeld, R, (1994), Societal isolation, violence , and gender relations: A reexamination and extension of Levinson's model of wife beating, **Cross-Cultural Research**, 28:11-133.
- 10- Finn, J. D.(1986). The Relationships Between Sex-Roles Attitudes and Attitudes Supporting Marital Violence, **Sex Roles**, 14(5),235-243.
- 11- Goode, W, (1971), Force and violence in the family, **Journal of Marriage and Family**, 33:624-636
- 12- Greenbalt, C. (1985), Don't Hit Your Wife: Unless, **Victimology**, 10 (4): 221-241.
- 13- Greenstein,T.(1996). Husbands'Participation in Domestic Labor: Interactive Effects of Wives and Husbands gender Ideologies, **Journal of Marriage and Family**, 58 (August) 585-595.
- 14- Haarr, Robin N,(2007), Wife Abuse in Tajikistan, **Feminist Criminology**; 2; 245-261.
- 15- Husbands' Gender Ideology, **Journal of Marriage and Family**, 58, 585-596.
- 16- Markward, M. J. (1997). The impact of domestic violence on children, **Families in society**,78(1): 66-70.
- 17- Medina-Ariza, J.,&Barberet, R. (2003). Intimate partner violence in Spain. Findings from a national survey, **Violence Against Women**, 9, 302-322.
- 18- Nguyen Tuyen D,(2006), Prevalence of Male Intimate Partner Abuse in Vietnam , **Violence Against Women**, 12:732-752.
- 19- Ofra, A.& Shifra, S.(1995).Marital Violence: Comparing Women in Violent and Nonviolent Union, **Human Relation**,48,285-305.
- 20- Pagelow, M. D, (1994), **Family violence**, New York: Praeger.

- 21- Scanzoni & Scanzinovac, M. (1980). **Family Decision-Making**, Volume 3. CA: Sage Publications.
- 22- Simon, L. Ronald., Johnson, C., Beamanand, J., & Conger, R. (1993). Explaining Women's' Double Jeopardy: Factors that Mediate the Association Between Harsh Treatment as child and Violence by a Husband, **Journal of Marriage and the Family** , 55, 713-723.
- 23- Sirisunyaluck Bungon.(2004). **Understanding wife abuse in Urban Thailand**, Dissertation Submitted to the Faculty of Mississippi State University, Mississippi.
- 24- Stets,J. (1991). Verbal Physical Aggression in Marriage, **Journal of Marriage and the Family**, 53:501-515.
- 25- Stith,S.(1990). Police Response to Domestic Violence: The Influence of Individual and Familial Factors, **Violence and Victims**,5,37-49.
- 26- Vangie, A. F., Bauman, k.E., & Linder, G. F.(1999). Family Violence and the Perpetration of Adolescent Dating Violence: Examining Social Learning and Social Control Processes, **Journal of Marriage and Family**, 61, 331-342.
- 27- Wagar, J. M., and Roadway, M. R. (1995). An evaluation of a group treatment approach for children who have witnessed wife abuse, **Journal of Family Violence**, 10(3): 295–306.
- 28- Wright, Erik Olin, (1997), **Class Counts: Comparative Studies in Class Analysis**, Cambridge: Cambridge University Press.
- 29- Xu, X. (1997). The Prevalence and Determinants of Wife Abuse in Urban China, **Journal of Comparative Family Studies**, 28(3), 280-304.
- 30- Yllö, K. & Bogard, M,(1988), **Feminist Perspectives on Wife Abuse**, Newbury Park, CA: Sage.
- 31- Yount, Kathryn M & Jennifer S. Carrere , (2006), Domestic Violence Against Married Women in Cambodia, **Social Forces**, 85(1), 354-387.